

نقش خانواده در تربیت فرزندان

بخش اول

دکتر نورمحمد بخشائی / استاد دانشگاه و عضو هیئت علمی دانشگاه علوم پزشکی زاهدان

آیا تاکنون به‌طور جدی به این موضوع اندیشیده‌اید که فرزند شما چه رفتار و چه ویژگی‌های شخصیتی خواهد داشت؟ مطمئناً شما همانند سایر پدران و مادران بارها فکر کرده‌اید و هزاران آرزو و امید به ذهنتان خطور کرده است؛ گاهی احساس غرور را تجربه کرده‌اید و گاهی نگرانی وجودتان را فراگرفته است.

امروزه در سایه تحقیقات گسترده، مشخص شده است که تعامل وراثت و محیط، چگونگی رشد هر انسانی را تعیین می‌کند؛ به‌عبارت‌دیگر رفتار هر فردی تحت تأثیر ساختارهای ژنتیکی، محیط قبل از تولد و ضمن تولد، و محیط بعد از تولد (خانواده، همسایگان، محل زندگی، جامعه، فرد، خرده‌فرهنگ‌ها و...) است. محیطی که در آن کودکان رشد می‌کنند، همانند وراثت ژنتیکی بسیار پیچیده است. خانواده اولین و مهم‌ترین نهاد برای رشد و پرورش محسوب می‌شود. رفتار هر عضو خانواده بر رفتار دیگر اعضا تأثیر دارد و سیستم خانواده یک سیستم پویا است و دائماً با رویدادهای تازه، تغییرات رشدی اعضای خانواده و تغییرات اجتماعی سازگار می‌شود. اما علی‌رغم این تغییرات می‌توان ویژگی‌های باثباتی را در عمل‌کرد خانواده‌ها یافت که نحوه رفتار والدین با فرزندان و ارتباط خواهران و برادران را با یکدیگر تعیین می‌کنند. علاوه بر آن ارزش‌ها، باورها، انتظارات و آیین و رسوم فرهنگی هم بر تمامی جنبه‌های زندگی روزمره تأثیر می‌گذارند. بدیهی است در دنیای پیچیده‌ای که زندگی می‌کنیم رشد و پرورش مطلوب به سیاست‌های دولت‌ها هم (به‌ویژه برنامه‌های رشد اجتماعی - فرهنگی) بستگی دارد. برنامه‌های مؤثر اجتماعی تحت تأثیر عوامل متعددی قرار می‌گیرند، مثل

شیوه‌های فرزندپروری گسترده‌ای را مشخص می‌کند. براساس ابعاد فرزندپروری بامریند، اکثریت والدین یکی از سه سبک فرزندپروری را نشان می‌دهند، ولی براساس پژوهش‌های بعدی، مک‌کوبی و مارتین شیوه چهارم فرزندپروری را مشخص کردند. مهم‌ترین شیوه‌های فرزندپروری عبارت‌اند از:

- ۱- شیوه فرزندپروری آسان‌گیر؛
- ۲- شیوه فرزندپروری مستبدانه؛
- ۳- شیوه فرزندپروری مقتدرانه و قاطع؛
- ۴- شیوه فرزندپروری مسامحه‌کارانه و بی‌تفاوت.

فرزندپروری آسان‌گیر

والدین آسان‌گیر صرفاً پذیرا هستند ولی هیچ درخواست و توقعی از فرزند ندارند و از هر نوع اعمال کنترلی بر کودک خودداری می‌کنند. این والدین درحالی‌که فرزندان رشد کافی نکرده‌اند و هنوز توانایی تصمیم‌گیری در بسیاری از امور را ندارند، به آنها اجازه می‌دهند که در هر سنی، خودشان تصمیم بگیرند و حتی تصمیماتی بگیرند که مستلزم کسب تجربه و دانش هستند و فرزندان‌شان هنوز به آنها دست نیافته‌اند. به فرزندان اجازه می‌دهند هر وقت و هر چه دوست دارند بخورند و هر ساعتی خواستند و به هر میزانی که می‌خواهند بخوابند و تلویزیون تماشا کنند و یا بیرون از خانه بمانند. به‌طور کلی بامریند معتقد است که یک پدر یا مادر آسان‌گیر همیشه در تلاش است که همسو با تکانه‌ها، درخواست‌ها، اعمال و امیال کودک رفتار کند و هیچ توقعی از کودک برای انجام کارهای منزل و رفتار مناسب ندارد و در ذهن کودک تصویری از خود ایجاد می‌کند که کودک او را تنها منبع خدمات می‌داند که هرگاه بخواهد می‌تواند از این منبع استفاده کند و نه به‌عنوان عاملی توانا و فعال که مسئول شکل دادن و یا تغییر رفتار فعلی یا رفتار آتی کودک است.

کودکان والدین آسان‌گیر، از اتکای به خود، خودکنترلی و استقلال رأی اندکی برخوردارند، کودکان ناپخته‌ای هستند و در روبه‌رو شدن با ناملایمات رفتار نامناسب و کودکانه‌ای دارند.

کودکان خواهد داشت، گرچه رفتارهای فرزندپروری خاصی مثل کتک‌زدن و دادزدن سر کودک بر رشد بچه‌ها تأثیر دارند، اما فقط توجه کردن به یک رفتار معین والدین به‌تنهایی گمراه‌کننده خواهد بود.

بسیاری از محققین ذکر کرده‌اند که یک عمل و اقدام خاص برای پیش‌بینی سلامت و سازگاری کودکان اهمیت کمتری از الگوهای گسترده فرزندپروری دارد، لذا پژوهش‌گران سعی کرده‌اند الگوهای گسترده فرزندپروری را توصیف نمایند. خانم دیانا بامریند، از صاحب‌نظران و پیش‌گامان پژوهش در زمینه شیوه‌های فرزندپروری، با مشاهده طبیعی و زیرنظر گرفتن رفتار والدین کودکان پیش‌دستانی و هم‌چنین مصاحبه و سایر روش‌های پژوهش، و تعامل والدین با کودکان را مورد بررسی قرار داد و از این مطالعه چهار جنبه مهم فرزندپروری مشخص گردید:

- ۱- راهبردهای انضباطی؛
 - ۲- گرمی و حمایت‌گری؛
 - ۳- شیوه‌های ارتباط؛
 - ۴- انتظارات مربوط به رشد و کنترل.
- گرچه روان‌شناسان و متخصصان تعلیم و تربیت در جریان پژوهش‌ها رفتار والدین را به شیوه‌های مختلفی مورد بررسی قرار داده‌اند، ولی به‌نظر می‌رسد دو جنبه مهم فرزندپروری اهمیت زیادی دارند:

- ۱- پذیرش در برابر طرد کودکان؛
 - ۲- سخت‌گیری در برابر آسان‌گیری.
- والدین ممکن است به‌درجات مختلفی این جنبه‌های رفتاری را داشته باشند، به‌گونه‌ای که از ترکیب این دو جنبه، الگوهای مختلف رفتار والدین شکل می‌گیرد. مثلاً والدین آسان‌گیر و طردکننده، نسبت به فرزندان بی‌اعتنا هستند و والدین آسان‌گیر و پذیرا آزادمنش می‌باشند. والدین طردکننده و سخت‌گیر ممکن است متوقع و منفی‌باف به‌نظر آیند و والدینی که هم پذیرا و سخت‌گیر هستند ممکن است به‌صورت حمایت‌کننده یا بخشنده رفتار نمایند.

چهار شیوه فرزندپروری

طبقه‌بندی والدین برحسب این‌که در چه نقطه‌ای از ابعاد فرزندپروری قرار دارند،

ارزش‌های فرهنگی و دینی، منابع اقتصادی کشور، سازمان‌ها و افرادی که برای ارتقای سطح زندگی شهروندان اقدامات مفید و مؤثری انجام می‌دهند.

همان‌طور که گفته شد، گرچه علاوه بر خانواده، عوامل دیگری هم در رشد سالم و به‌هنگام کودکان تأثیر می‌گذارند و روش‌های تربیتی و نحوه رفتار والدین هم شدیداً تحت تأثیر این عوامل قرار می‌گیرند، ولی به‌دلیل گستردگی موضوع و نیز به‌دلیل این‌که وقتی کودک مؤدب و سازگار است و یا حتی ضعیف، عصبی و خلاف‌کار است، والدین مسئول شناخته می‌شوند، لذا در مقاله حاضر به تأثیر رفتار والدین و فضای خانواده بر خصوصیات و رفتارهای کودکان پرداخته می‌شود.

تقریباً همه والدین از این‌که فرزندان‌شان چگونه باشند، یک تصویر آرمانی می‌سازند و برای سوق دادن کودک به سوی این هدف (تصویر آرمانی) روش‌های زیادی را مورد آزمایش قرار می‌دهند؛ فرزندان خود را تشویق یا تنبیه می‌کنند، برای کودکان‌شان سرمشق و الگو ارائه می‌دهند، انتظارات و باورهای خودشان را توضیح می‌دهند و سعی می‌کنند فرزندان‌شان را به مراکز آموزشی و تربیتی خاص بسپارند و برای آنها دوستانی انتخاب کنند که با اهداف و ارزش‌های آنها هماهنگ باشند.

روش‌ها و سبک‌های فرزندپروری

اولین تماس کودک در محیط با والدین است. والدین برای نوزاد منبع آرامش، محبت، تغذیه و مراقبت هستند. روان‌شناسان و متخصصان تعلیم و تربیت سال‌ها است (حدافل به‌صورت علمی از حدود یک قرن پیش) علاقه‌مند به این موضوع هستند که چگونه والدین بر رشد اجتماعی و توانایی‌های مفید و مؤثر کودکان تأثیر می‌گذارند؟

یکی از مهم‌ترین رویکردها در این زمینه، مطالعه سبک فرزندپروری والدین و پیامدهای رفتاری آن بر کودکان است. سبک فرزندپروری فعالیت پیچیده‌ای است که رفتارهای خاص فراوانی را شامل می‌شود و هر یک از این رفتارها به‌تنهایی و یا همراه با سایر رفتارها پیامدهایی برای

فرزندپروری مستبدانه

این والدین دیکتاتور، مستبد، متوقع و خودکامه هستند و از فرزندان‌شان اطاعت محض می‌طلبند و کنترل سخت‌گیرانه‌ای را بر فرزندان اعمال می‌کنند و نگرش آنها این است که «هر چه من می‌گویم باید انجام دهی و در غیر این صورت تحت فشار و تنبیه قرار می‌گیری!» و انتظار دارند همیشه فرزندان بدون چون‌وچرا از اوامر و دستورات بزرگ‌ترها اطاعت کنند.

پدر و مادر مستبد، شخص پرتوقع و خودکامه‌ای است که تلاش می‌کند رفتارها و نگرش‌های فرزندش را مطابق یک دسته از معیارهای خشک شکل دهد، و کنترل و ارزیابی کند. این معیارها نه از طریق گفت‌وگو و مشورت تنظیم شده‌اند و نه متناسب و انعطاف‌پذیر هستند، بلکه معیارهایی مطلق هستند که صاحبان قدرت آنها را تعیین کرده‌اند. این والدین، کودک خوب را کودک مطیع، تسلیم و منفعل می‌دانند و در مواقعی که رفتار و عمل کرد کودک در تعارض با معیارهای تعیین شده قرار می‌گیرد، از تنبیه و اعمال زور برای کنترل کودک استفاده می‌کنند.

کودکانی که دارای والدین با سبک فرزندپروری خودکامه و مستبدانه هستند، گوشه‌گیر، ناراضی و ناخشنوداند و در ارتباط با هم‌سالان و در مواقع ناکامی با پرخاشگری و خصومت واکنش نشان می‌دهند. این کودکان هم‌چنین پرخاشگری خود را به صورت منفعلانه نشان می‌دهند، منزوی و غمگین و آسیب‌پذیر هستند و کنجکاوی کمتری از خود نشان می‌دهند.

فرزندپروری قاطعانه و مقتدرانه

والدین قاطع و مقتدر در مقایسه با سایر والدین، گرم‌تر، صمیمی‌تر و با محبت‌تر هستند. این والدین هم به استقلال و تصمیمات فرزندان خود احترام می‌گذارند و هم قوانین و معیارهای مناسب تعیین می‌کنند و در مواضع خود قاطع و محکم هستند و در عین حال در مورد راهنمایی‌ها، معیارها و مخالفت‌های خود دلایل منطقی و قاطعانه ارائه می‌کنند. سبک فرزندپروری این والدین نه کيفری و تنبیه‌کننده است، و نه قوانین و معیارهای خشک و

غیرقابل‌انعطاف تعیین می‌کنند.

هم والدین مستبد و هم والدین قاطع هر دو هدف‌های متعالی برای فرزندان خود در نظر دارند و از آنها انتظار دارند که رفتار مناسب و شایسته‌ای داشته باشند و هم می‌خواهند بر فرزندان خود کنترل و نظارت داشته باشند، ولی تفاوت عمده‌ای که بین این دو نوع والدین دیده می‌شود، در مورد چگونگی کنترل و نظارت است. والدین مستبد از فرزندان‌شان اطاعت محض و بدون چون‌وچرا می‌طلبند، درحالی‌که والدین قاطع و قدرت‌مند دلایل منطقی و قاطعانه‌ای در مورد دستورات خود ارائه می‌کنند، و در تصمیم‌گیری‌ها شرایط و نیاز فرزندان خود را در نظر می‌گیرند و دیدگاه‌ها و نظرات آنها را مورد توجه قرار می‌دهند.

امروزه در سایه تحقیقات گسترده، مشخص شده است که تعامل وراثت و محیط، چگونگی رشد هر انسانی را تعیین می‌کند؛ به عبارت دیگر رفتار هر فردی تحت تأثیر ساختارهای ژنتیکی، محیط قبل از تولد و ضمن تولد، و محیط بعد از تولد (خانواده، همسایگان، محل زندگی، جامعه، فرد، خرده‌فرهنگ‌ها و...) است.

فرزندپروری مسامحه‌گرانه و بی‌تفاوت

والدین مسامحه‌کار، نه توقعی از فرزندان دارند و نه به نیازها و خواسته‌های آنان توجه می‌کنند. از این والدین به عنوان والدین بی‌تفاوت یاد می‌شود که آزادی بی‌حد و حصر و بدون نظارت به فرزندان خود می‌دهند و هیچ‌گونه دخالتی در رفتارها و کارهای فرزندان ندارند. این والدین از زیر بار مسئولیت شانه خالی می‌کنند و فرزندان خود را به حال خود رها می‌کنند. تفاوت والدین سهل‌انگار (مسامحه‌گر) و بی‌تفاوت، با والدین آسان‌گیر و بخشنده این است که والدین آسان‌گیر و بخشنده بیش از اندازه به فرزندان خود محبت می‌کنند و منبع حمایت افراطی هستند، ولی از فرزندان خود هیچ توقعی ندارند، اما والدین بی‌تفاوت و سهل‌انگار نه به فرزندان محبت می‌کنند و نه به نیاز آنها توجه می‌کنند و نه این‌که از آنها انتظار رفتار براساس معیارها و قواعد دارند. کودکان این والدین از نظر هیجانی کناره‌گیر و یا بیش از اندازه نیازمند محبت هستند، نمی‌توانند روابط صمیمی و دلبستگی برقرار کنند و به دیگران هم توجهی نمی‌کنند و احتمال انجام رفتارهای پرخطر (مصرف مواد مخدر، پرخاشگری و...) در این کودکان بالا است.

تأثیر فضای خانواده و رفتار والدین

بر رشد اجتماعی کودکان

اریکسون، از روان‌شناسان معروف، رشد روانی - اجتماعی را دارای هشت مرحله می‌داند که چهار مرحله آن در دوره کودکی (از تولد تا شروع نوجوانی) قرار دارند. هر مرحله با یک بحران روانی - اجتماعی همراه است و وظیفه تربیتی حل و فصل این بحران می‌باشد. برخلاف نظر بنیان‌گذار روانکاوی (فروید)، اریکسون بر این باور است که در سال اول زندگی، کیفیت رفتار والدین نه کمیت آن اهمیت قابل توجهی دارد. مادر خوب کسی است که به فرزندش توجه دارد و موجب کاهش ناراحتی‌اش می‌شود و هنگام شیر دادن فرزندش را در آغوش می‌گیرد و با شکیبایی منتظر می‌ماند تا شیر کافی بخورد و وقتی علاقه‌ای به شیر خوردن نداشت او را از شیر می‌گیرد. اگرچه هیچ مادری نمی‌تواند تمامی

به‌طور کلی فرزندپروری قاطع و مقتدر شیوه‌ای است که با رابطه گرم و صمیمی با فرزندان مشخص می‌شود. آنها معمولاً احساس خود را در مورد کارهای فرزندان‌شان ابراز می‌کنند و علاوه بر آن به فرزندان خود فرصت بیان مشکلات، افکار و احساسات را می‌دهند و با آنها هم‌دلی می‌کنند. این والدین هم برای خود به‌عنوان بزرگ‌سال مسئول پرورش کودک، حقوقی قائلند، و هم علائق فردی و ویژگی‌های خاص کودک را می‌شناسند. بامریند در پژوهش‌های خود به این نتیجه رسید که فرزندان این والدین بسیار خوب پرورش می‌یابند، شاد و سرحال هستند، در کسب مهارت‌ها و آموزش‌های جدید و تسلط بر آنها از اعتماد به نفس برخوردارند و پیشرفت زیادی می‌کنند.

خود همانندسازی کند، اما اگر والد هم جنس توانایی برقراری رابطه محبت آمیز و صمیمی با فرزندش را نداشته باشد و یا از قدرت مناسبی برخوردار نباشد، احتمال می رود که کودک با والد غیرهم جنس خودش همانندسازی کند؛ یعنی اگر پدر توانایی برقراری روابط محبت آمیز و صمیمانه را نداشته باشد و یا فردی منفعل و کم نقش باشد، پسر ممکن است با مادر قدرت مند و صمیمی، همانندسازی کند و در آینده رفتارها و نقش هایی را بپذیرد که بیشتر زنانه هستند و برعکس آن هم صادق است. اما اگر چنانچه هم پدر و هم مادر بتوانند روابط گرم، صمیمی و محبت آمیز با فرزندان شان داشته باشند، به طور طبیعی پسران با پدر، و دختران با مادر همانندسازی می کنند و ارزش ها و نقش های تعیین شده برای هر جنسیت را درون سازی می کنند و بر اساس آنها عمل می نمایند.

در محدوده سنی ۶ تا ۱۲ سالگی که دوره دبستانی است، بحران روانی - اجتماعی این مرحله، سازندگی در مقابل احساس حقارت می باشد. سازندگی با سخت کوشی و کسب شایستگی در مهارت ها و تکالیف متجلی می شود. در این دوره سنی کودکان از تربیت پذیری بالایی برخوردارند و آماده اند تا توقعات والدین و فرهنگی را که در آن زندگی می کنند، برآورده سازند.

تقریباً در تمامی فرهنگ ها و جوامع، تحصیلات رسمی در این دوره سنی شروع می شود. طی این مرحله کودکان رفتار خودشان را با چارچوب های قانونی مدرسه هماهنگ می سازند و از توانایی های ویژه خود و دیگران آگاه می شوند. حس مسئولیت و تعهد اخلاقی در آنها شکل می گیرد. چنانچه والدین فرزندان خود را برای تحصیل آماده نکرده باشند و یا شرایط زندگی کودکان به شدت ناگوار باشد (مثلاً توقع بیش از اندازه والدین و مربیان یا غفلت و بی توجهی)، احساس شایستگی و مهارت در آنها از بین می رود و دچار احساس حقارت می شوند. به طور کلی عدم اعتماد به توانایی های خود در انجام کارها و تکالیف از مشخصات چنین کودکانی است. ●

تکالیف و وظایف جدید را به خوبی انجام دهند، با هم سالان بازی کنند و توانایی های خود را کشف کنند. هم چنین در این مرحله، بازی کودکان از اهمیت به سزایی برخوردار است. کودکان از طریق بازی هایشان، خود و دنیای اطرافشان را می شناسند و بازی به کودکان این امکان را می دهد که مهارت های جدید را بدون ترس از شکست یا انتقاد دیگران امتحان کنند و هدف ها، آرزوها و نقش های مورد انتظار را در بازی ها تمرین کنند. علاوه بر آن کودکان از طریق بازی، هماهنگی و همکاری با سایر بچه ها و فعالیت دسته جمعی را برای رسیدن به یک هدف مشترک تمرین می کنند. چنانچه کودکان در این مرحله محیط خانواده را تهدیدآمیز

اگرچه هیچ مادری نمی تواند تمامی نیازهای فرزندش را ارضا کند، ولی چنانچه رفتاری محبت آمیز و دلسوزانه داشته باشد، اولین بحران روانی - اجتماعی یعنی اعتماد در برابر عدم اعتماد طفل به صورت مثبتی حل می شود و کودک می تواند به مراقبت خود مادر و نیز دیگران اعتماد و اطمینان حاصل کند و این اعتماد پایه اعتماد و خوش بینی به جهان و آینده خواهد بود

ادراک کنند و زیاد مورد انتقاد، سرزنش و تنبیه قرار گیرند، احساس گناه می کنند و در نتیجه تلاش ها و بازی های کودکان برای تسلط یافتن بر تکالیف و وظایف جدید سرکوب می شود و اعتماد به نفس آنها ضعیف می گردد و در برخورد با دیگران نگران و خجالتی می شوند.

معمولاً والدین، نماینده فرهنگ و جامعه ای هستند که در آن زندگی می کنند. کودکان در دوره سنی پیش دبستانی با والدین خود همانندسازی می کنند و دوست دارند همانند والدین خود رفتار کنند و نقش هایی را بپذیرند؛ بنابراین انتقال انتظارات و اهداف فرهنگی توسط والدین به فرزندان صورت می گیرد. انتظار می رود که هر کودکی با والد هم جنس

نیازهای فرزندش را ارضا کند، ولی چنانچه رفتاری محبت آمیز و دلسوزانه داشته باشد، اولین بحران روانی - اجتماعی یعنی اعتماد در برابر عدم اعتماد طفل به صورت مثبتی حل می شود و کودک می تواند به مراقبت خود مادر و نیز دیگران اعتماد و اطمینان حاصل کند و این اعتماد پایه اعتماد و خوش بینی به جهان و آینده خواهد بود و لذا چنین کودکی جرئت کاوش در محیط را پیدا می کند. ولی چنانچه رفتار مراقبین کودک (مادر) در سال اول زندگی اعتماد آفرین نباشد، کودک به اطرافیان اعتماد نمی کند و بدبین خواهد شد که نتیجه آن کناره گیری و انزوا از محیط و اطرافیان است.

در سال دوم زندگی، کودک به مرحله ای از رشد می رسد که می تواند برخی از تکانه های خود را با شرایط و الزامات محیطی تطبیق دهد. علاوه بر آن، کودکان در این سن میل به استقلال و خودمختاری دارند. یکی از آموزش های خاص در این دوره، آموزش آداب توالی و دستشویی رفتن است. اگر والدین پیش از این که کودک از لحاظ جسمانی آمادگی آموزش توالی را داشته باشد، برای رعایت آداب توالی اصرار کنند، بین آنها و کودک تعارض ایجاد می شود. ولی اگر والدین فرصت به کارگیری مهارت های کسب شده را به کودک بدهند و زمینه و انتخاب های مناسبی را برای فرزندان شان فراهم کنند، کودک به رعایت آداب توالی، غذا خوردن به شیوه مناسب، کمک در جمع کردن اسباب بازی ها، پوشیدن لباس و... علاقه مند می شود. اریکسون معتقد است والدینی که در آموزش توالی بسیار سخت گیر یا آسان گیر هستند در سایر امور زندگی نیز چنین افراط و تفریطی را نشان می دهند و فرزندان چنین والدینی در توانایی های خود و انجام عمل ماهرانه دچار احساس شرم، تردید و دودلی می شوند.

کودکان در حدود ۳ تا ۶ سالگی در مرحله ای از رشد روانی - اجتماعی قرار دارند که اریکسون از آن به عنوان مرحله ابتکار و خلاقیت در برابر احساس گناه یاد می کند. کودکان در این سن در دوره پیش دبستانی هستند و دوست دارند